

# نجم باختر

۱۳۲۹

ان شیکاگو امریکا

شماره اول بیج شانزدهم

فهرست مندرجات

- ۱ لوح مبارک از برای جریده "نجم باختر"
- ۲ تهنیت عبدالنوروز
- ۳ سال چهارم "نجم باختر"
- ۴ موعود کل ملل و ادیان
- ۵ بقیه تاریخ حیات جناب بدیع
- ۶ اجاب ملا از مظاهر امر الله
- ۷ بشارات از پاریس

Address: *Najme Bakhtar*, P. O. Box 283, Chicago, Ill., U.S.A.

صفحه اول ۱  
جلد چهارم ۲  
شماره اول ۱  
قیمت اشراق  
ماریج ۱۱

# نجم باختر

۱۳۲۱

PAGE 1  
VOL. IV  
No. 1  
سازنده قرآن  
ماه بهاء سنه

این مجریه بر حسب تاریخ بهائیه هر نوزده روز چاپ و توزیع میگردد و در نهایت اشراقی در مسائل بیگانه گیشتر و وحدت ادیان و انتشار علوم و فنون این قرن و تربیت اطفال و پیشرفت امراض بهاء الله در اطراف جهان و توضیح حدایق این دین عمومی خواهد نوشت و مقالات مفید که موافق سبک اشراقی است قبول و نشر خواهد کردید

## لَوْحٌ مِّبْرَکٌ

که برای این مجریه از قبل اعلام شده بود :-  
هو الله امی نجم باختر  
شاد باش و شاد باش که اگر ثبات و دوام بهائیت اختیار کنی  
بزرگدی و منتشر در هر کشور شوی اول روزنامه بهائیت  
که در قطعه امیرکده سیر شد هیچند حال طالبان  
قبل و حجت صغیر و صوت ضعیف و ط اگر استقامت  
کنی و منظور نظر این گردی و مشمول همت بزرگواران  
ثابتان پریشان در مقابل طالبان فوج فوج موج زنی  
و حجت متزاید و مبدلت واسع و صوت و صوت مرتفع  
و جهالت کبر گردد و عاقبت او هر چه عالم گردی و لیت  
استقامت استقامت استقامت ع ع

## سَّالُ الْجِبَالِ

المجد لله که نجم باختر سال سوم را پیاده و از این  
روز قدم در سال چهارم میگذارد.  
نهایت آمال اعضاء نجم باختر همانا جانفشانی  
در طریق اجبای الهی و انتشار اخبارات بهائی  
و ترویج اصول جانپوران این دین عمومی نابد چه  
رسد که سبب ارتباط شرق و غرب گردد.

## مَوْعِدُكُمْ لِلْأَدْبَانِ

خطابه حضرت عبدالبهاء در مسئله "موعود کل  
ملك و ادیان" در بیت مبارک در شهر نیویورک شب  
جمعه پنجم ماه جولای ساعت هشت در حضور جمعی  
از بار و اغیار فرمودند :-  
بسیار خوش آمدید!  
در جمیع کتب مقدسه الهیه بشارتی است که ثبت  
میدهد روزی خواهد آمد که موعود جمیع کتب ظاهر  
خواهد شد و یک قرن نورانی تشکیل خواهد کرد  
علم صلح و سلام بلند خواهد شد و حریت انسانی

## عید نوروز

در این بوم عینت موعود و عید مبارک  
از صمیم فواد بهائیان را خصوصاً و اهل  
شرق را عموماً تبریک و تهنیت میگوئیم  
نجم باختر

اعلان خواهد کردید در میان اقوام و امم بغض و عداوت  
 نماید جمیع قلوب را تا طریقت یکدیگر نماید در تورات مذکور  
 است در انجیل مذکور است در قرآن مذکور است  
 در کتاب بود آمد مذکور است در زنداوستا مذکور است  
 خلاصه در جمیع این کتب مذکور است که بعد  
 از آنکه تائیدی عالم را احاطه نمود آن روشنائی  
 طلوع نماید نظیر آن است چون شب خیلی تاریک  
 شود دلیل ظهور روز است و همچنین هر وقت  
 که ظلمت ضلالت عالم را احاطه کند و نفوس بشر  
 انحراف غافل شوند و مادیات بروحانیات غلبه نماید  
 جمیع ملل مانند حیوان غرق در عالم طبیعت گردند  
 و از عالم حق بجزیر و خدا را فراموش نمایند زیرا  
 حیوانات جز از محسوسات ندانند و قوای روحی آنها  
 اعتقاد ندارند و بکلی از خدا و انبیای خبر و بیزارند  
 و طبیعی و فیلسوف مادی هستند و لی انسان  
 باید سالها زحمت بکشد و در مدارس تحصیل  
 علم نماید تا مادی و طبیعی گردد اما گاو بدون  
 این زحمات رئیس فلاسفه مادیون است  
 در همچو وقتی ان آفتاب طلوع خواهد نمود و آن  
 صبح نورانی ظاهر خواهد شد  
 ملاحظه نمایند امروز بکلی مادیات بروحانیات  
 غلبه نموده در بین بشر ابداحساسات و نبیها  
 مانند مذنبیت الهیه مانند هدایت الله مانند معرفت  
 الله مانند جمیع غرق در مجازات هستند اگر  
 چنانچه جمعی بکنائس و یا معابد بروند عبادت  
 می کنند این بجهت تقلید آباء و اجداد است نه  
 اینست که تخری حقیقت کرده اند و حقیقت را  
 یافتند و حقیقت را میپرستند از آباء و اجداد  
 از برای آنها تقالیدی میراث مانده و این تقالیدی  
 و عادت کرده اند که بعضی اوقات بمعابد بروند و آن

تقالید مجری دارند و برهان بر این آنکه پس  
 هر یهودی یهود است پس هر مسیحی مسیحی است  
 پس هر مسلمی مسلم میشود پس هر زرتشتی زرتشتی  
 میشود پس این مذهب از آباء و اجداد میراث  
 از برای او آمده است و تقلید آباء و اجداد مینماید  
 بجهت اینکه پدرش یهودی بوده او هم یهودی شده  
 نه اینکه تخری حقیقت کرده و به تحقق رسانیده که  
 دین یهودی حق است و متابعت آنرا کرده بلکه  
 دید که پدر و آباء و اجداد بر این مسلک بوده او هم  
 این مسلک را پیش گرفته است مقصد اینست  
 که ظلمت تقالید عالم را احاطه کرده متابعت تقالید  
 طریق الهی را کم نموده نور حقیقت مخفی مانده  
 اگر این امر مختلفه تخری حقیقت کنند که بد بر این  
 است که بر حقیقت بی برند و چون حقیقت یافته اند  
 جمیع ملل یک ملت گردند اما مادام متمسک بتقالید  
 و از حقیقت محروم و این تقالید مختلف است لهذا نزاع  
 و جدال در میان است بغض و عداوت بین ملل  
 شدید است اما اگر تخری حقیقت بکنند ابداعات  
 بغض نماید جنگ و جدالی نماید با یکدیگر نهایت انعام  
 را حاصل کنند  
 در آیه می که در شرق ظلمت ضلالت در نهایت  
 قوت بود و غرق در تقالید بدرجهائی که این ملل  
 شرق نشسته خون یکدیگر بودند یکدیگر را نجس  
 می شمردند و ابد با یکدیگر ملاقات نمی کردند در هیچ  
 وقتی حضرت بهاء الله در شرق ظاهر شد و نبیها  
 تقالید بر انداخت نور حقیقت سطح کرد ملل  
 مختلفه که متابعت نمردند متحد شدند چون تخری  
 و پرستش حقیقت کردند متفق گشتند  
 جمیع بشر بندگان الهی هستند و همه از سلاله آدم  
 و همه از یک خاندان و جمیع آنها اساتان یک

اساس و چوینت عالم انبیاء حقیقت است لهذا یکی است و نزاع و جدال بین ملل از جهت تقالید است و لما مرور در ایران قلوب با هم دیگر متحد گردیدند جانها با یکدیگر التیام یافته بغض و عداوت شدیدت محبت و موافقت تغییر نموده کل به محبت عظیم قیام کردند مسیحی یهودی زردشتی مسلمان بودا همه اینها از تعالیم بهاء و الله بحقیقت رسیدند در نهایت محبت و الفت با یکدیگر امتزاج یافتند انبیاء الهی با یکدیگر در نهایت محبت اند هر سلفی بشارت از خلف داده و هر خلفی تصدیق سلف نموده اینها در نهایت اتحاد و طی ملتشان در نهایت اختلاف مثلا موسی خیر از مسیح داد و بشارت از ظهور مسیح داد و مسیح تصدیق نبوت موسی را کرد پس در میان مسیح و موسی اختلاف نیست نهایت ارتباط است لکن میانه یهودی و مسیحی نزاع است و لما اگر قرنی حقیقت نمایند چون حقیقت یکی است تعدد ندارد بکلی با یکدیگر مهربان می شوند و در نهایت محبت الفت می جویند و جمیع تصدیق جمیع انبیاء می کنند و جمیع تصدیق جمیع کتب می نمایند این نزاع و جدال نمی ماند همه ماها یکی می شویم با یکدیگر در نهایت الفت و محبت زندگی می کنیم همه پدر و پسر می شویم همه برادر و خواهر می شویم در نهایت محبت در نهایت الفت با یکدیگر معاشرت می نمایم

این قرن قرن نورانیات نسبتی بقرون سالفه ندارد ظلمت در آن قرون شدید بود حال اعقول تر نموده ادراکات زیاد شده عالم بشیر در حرکت است هر کس قرنی حقیقت می کند دیگر زانی نیست که با یکدیگر نزاع کنیم وقت آن نیست که از یکدیگر گریز داشته باشیم در زانی هستیم که باید در نهایت

محبت و الفت با هم باشیم حضرت بهاء و الله به جمیع اوالیم عالم سائل فرستاد و به جمیع ملوک الواح فرستاد حتی رئیس جمهور امریکا پنجاه سال پیش در رفتی که هیچ زکری از صلح عمومی نبود در آن سائل جمیع را صلح عمومی دعوت نمود و جمیع را بوجدان عالم انسانی خواند و جمیع را با اصول نبی الهی دعوت نمود بعضی از ملوک اروپا استکبار کردند از جمله ناپلیون ثالث بعد رساله ثالثه با نوشتند مضمون این است - از سلسله در سنا شصت و نه صادر گشت و پنج پیشه که ای ناپلیون تو بسیار مغرور شدی تکبر شدی خداوند را فراموش کردی گمان میکنی که این غریت از برای تو باقی می ماند این دولت از برای تو باقی می ماند من نامه که از برای تو فرستادم باید انرا در کمال محبت قبول کنی بلکه تو استکبار کردی لهذا خدا انتقام برشید خواهد کشید سلطنت تو را بری اندازد مملکت از دست تو بیرون می رود در نهایت ذلت عاقبتی زیرا آنچه که بتو تکلیف شد بران قیام ننمودی و حال آنکه آنچه بتو تکلیف کردیم ان سبب جات عالم است منتظر باش قیمت الهی و این رساله در سال ۱۸۶۹ صادر شد و بعد از یکسال این بود که بنیان سلطنت او بکلی بر خاشته شد از جمله رساله است بسیار مفصل که پادشاه ایران نوشته شد و مطبوع است و در جمیع ممالک عالم منتشر و ان رساله نیز در سال ۱۸۶۹ صادر شد در این رساله پادشاه ایران را نصیحت می کند بعدالت امری کند باینکه با جمیع ملل از رعایای خود مهربان باش استیلا بین ادیان نگذار با مسیحی با مسلمان با یهودی

باز در شتی با جمیع یکسان معامله کن و این تعدیات  
 که در مملکت است از راه نما زیرا این خلق جمیع بندگان  
 خدا هستند در نظر حکومت باید جمیع یکسان باشند  
 حکومت باید جمیع مهربان باشد و اگر چنانچه عدالت  
 نمودی و این ظلمها را از راه نکردهی و موافق رضای  
 خداوند حرکت نکردهی بنیان سلطنت متزلزل  
 شود و هم چنین میفرماید که تو باید علماء را جمع  
 کنی و مرا بخواهی من حاضر شوم من اقامه حجت  
 و پراهمین می کنم و بر جمیع حجت را ظاهر می نمایم این  
 بود که اعتنائی نکرد جواب رساله جمال المبالغ  
 ندارد بعد خدا بنیان سلطنت او را بر انداخت  
 و خود او گشته شد

از جمله بعد العزیز پادشاه عثمانیان رساله  
 فرمود شد در این رساله تهدید فرمودند که تو  
 مرا بسجده فرستادی مسجون نمودی گمان  
 میکنی که سجن از برای من ضرر دارد یا آنکه  
 سجن از برای من ذلت است ؟ این سجن  
 از برای من عزت است زیرا در سبیل الهیت  
 من جری کرده ام که در حبس بمانم در راه خدا  
 این بلا یا ورز یا واراد لهذا من نهایت سرور دارم  
 بی نهایت خوشنودم و لکن تو فستظرباش خدا از تو  
 انتقام می کند و غمگین ملاحظه میکنی که بلا  
 مثل باران بر تو میبارد و بعد در خواهی شد  
 و همین طور شد باین عظمت حضرت بهاء الله  
 جمیع سلاطین عالم رسالتی فرستاد و جمیع  
 راه محبت و الفت دعوت نمود جمیع را به  
 عمومی دعوت کرده جمیع را بوجدت عالم انبیا  
 دعوت نمود جمیع را به اتحاد و اتفاق دعوت  
 کرد تا کل متحد و متفق گردند و این جنل موجد  
 نماید این حرب و قتال نماید این عدل و تقاضا

نماند کل متحد و متفق شویم و به عبودیت  
 پروردگار قیام نمایم و در طریق او جانفشانی  
 کنیم

باری در پادشاه بر مقاومت حضرت بهاء الله  
 برخواستند یکی ناصر الدین شاه یکی  
 عبد الحمید و حضرت بهاء الله را در قلعه عسکرا  
 حبس کردند تا شمع او را خاموش کند و امر  
 او را معدوم نمایند کن حضرت بهاء الله در  
 حبس نامه های شدید مرقوم فرمود که این  
 حبس سبب می شود که امر من بلند گردد  
 این حبس سبب می شود که تعالیم من انتشار  
 یابد و من ضرری حاصل نخواهم کرد زیرا من  
 جانم را فدا کردم دولت را فدا کردم مال را فدا کردم  
 آنچه داشتم فدا کردم از برای من این سجن ضرری  
 ندارد و همین طور که فرمود در سجن علم  
 خود را بلند فرمود و آواز او امشب بشرق و غرب  
 رسید حتی با میکاسید حالا در جمیع قطعات  
 عالم امر بهاء الله منتشر است اگر باسیا سفر  
 کنید بهر جا بروید می بینید در انبشار است  
 در افریقا در انبشار است در اروپا در انبشار است  
 کن در امریکا بدایت امر است و حال در جمیع افاق  
 منتشر این در پادشاه ابدان توانستند که  
 مقاومت او نمایند و لکن خدا این در پادشاه  
 را بکلی بر انداخت ناصر الدین شاه گشته شد  
 و عبد الحمید در حبس افتاد

امام من عبد البهاء چهل سال در حبس بودم  
 خدا من بخیر را از گردن من برداشت و برگردان  
 عبد الحمید گناه من و این در یک دفعه چون  
 مکتبه اتحاد و ترقی اعلان حرب کردند من آنرا در  
 نمودند و زنجیر را از گردن برداشتند و برگردان

عبد الحمید گذاردند همان کاری را که او با من کرد  
 بسرا آوردند لکن در نهایت مذلت در حبس  
 است مثل آنکه من حبس بودم و طمن در حبس  
 مسرور بودم نهایت انشراح قلب داشتم زیرا  
 من مجرم نبودم بجهت سبیل الهی حبس را قبول  
 نموده بودم هر وقت در خاطر می آمد که من  
 برای خدا حبس شده ام نهایت سرور را پیدا  
 میکردم ولی عبد الحمید به بتکبت اعمال  
 خود گرفتار به سبب گناه در حبس افتاد  
 هر ساعت می میرد و زندی می شود در نهایت  
 خزن در نهایت یأس است اما من در نهایت  
 امیدواری بودم سرور بودم که الحمد لله در  
 سبیل الهی مجوسم حیانت هدر نمیرود هر  
 کس مرا میدید ابدان گمان نمی کرد که من  
 مجوسم در نهایت سرور در نهایت تشکر  
 در نهایت صحت بودم ابداعتنائی باین حبس  
 نداشتم !!

آوردند امر گردید که استنطاق نمایند تا با همان طهران  
 و روقای سایر بلاد ایران را بگیرد هرگز زنجیر او را ننداختند  
 شکنجه و آزار نمودند که باران را بریزد و صدرا زلفت  
 سیامت خلاصی یابد پیوسته صبر و شکیانی اختیار و  
 برای شربت مدعی خود استقامت ورزید و چون  
 یکبار جانش شیفته حضرت جانان بود هر  
 گونه زجر را تحمل نمود پس از شکنجه های  
 بسیار و صدقات بی شمار فریاد کرد که آن شهید  
 مظلوم را داغ نمایند آتش زبانی او و خسته آهن  
 نایقه یکی از سپاهیان شمشیر خود را انحراف کشید  
 در آتش گذارد و در این مقام هویت را ظاهر  
 و ندای صدق مولای ازان گشته در پی راه  
 معشوق بلند گردید هنوز سپاهیان در بعضی  
 ولات برداشتن آهن از آتش بودند که خود  
 با نهایت وجد و سرور داغی را گرفتند و بر سینه  
 بی کینه خود گذاردند و فرمود "صادق است  
 مولای من که فرمود با شمشیر تو را داغ خواهد  
 کرد" در روز جاری از سوختن آن بدن  
 مظهر بلند و بوی گوشت سوخته چادرها  
 احاطه کرد یکی از سربازان معاصر آن  
 زبان که حضور داشته گفت با جمعی رفقای  
 خود در همان خیمه بودیم و تمام را برای العین  
 دیدیم از یقین در دو سوختن فرار کردیم  
 چند دقیقه بعد به چادر آمدند ملاحظه کردند  
 او با کمال ثبات در نهایت التهاب مشغول نماز  
 است و جمیع ناظرین آنجا خبر برودان گرفته  
 بودند این شربت و سوخ که بعضی شهرت را  
 میرسد امر نمایند بهمان حال عکس برداشته  
 شود حقیقت از کثرت شر و انجذاب او نزدیک  
 بود که کلیه دهه بر هم خورده کل مجذوب گردند

# جان نیکو

تتمه تاریخ حیات جناب بدیع شهبود که در شمار دوم  
 جلد سوم با عکس بارگشان درج شده بود

اظهار داشت در من نجس نمایند و به بیند  
 که غیر از این کلمه با خود هیچ چیز ندارم بعد  
 از تقبش او را در هر طرف سلطان بردند و با کمال  
 ادب بجز در سیرت با صوفی ملیح و فصیح باین کلمه علیا  
 گویند که در "یا سلطان قد جئتک من سباء  
 نباء فظیم" همان ساعت با خدو ح و حبس

شیرا که عموم حالشان در گریه و زاری و بیانات روح پرور  
 آن رخسار جوان مفتون شده بودند این خبر پادشاه  
 رسید که عتیرب هیت در پادشاهی را بخند  
 خواهند کرد فوری فرمان قتل صادر و آن جوان  
 مرده سپاه غیرت را که زخود خالی و از دست پر  
 بود در قتلگاه حاضر نمودند و بهمان حال که فرشته  
 غضب از چپ راست صف آرا شده بودند  
 باز عکس برداشتند بعد از شهادت با سعادت  
 او سلطان آن کلام مبین را مطالعه نموده همین  
 که بر وضو منقطع می شوند سکه مرتبه میگویند  
 تاکنون قاصد را نگشته و اظهار تأسف و ندامت  
 می نماید که صاحب منصبان زیاد تعجبی نموده و بی  
 جهت بجزرهای شدید در بیان او اعمال داشته  
 اند - لوح مبارک را عملاً علی کنی که اعلیٰ علیها  
 آن عصر بوده و سایر فقهاء کرام طایفه که جوانی  
 پندیدند آنان چون بر فرمایشات و مضامین  
 مطویته بجز شدند عنوان نمودند که این شخص  
 مخالف دین و آیین و جواب او شمشیر است !  
 این جواب در پیشگاه سلطنت پناهی مقبول  
 نیافتاد !

هر شخص نصی انصاف در شهادت خواهد داد  
 که این امر خارج از قوه و عادت انسانی بر نیاید  
 آسمانی بود و هر کس لوح سلطان ایران را از  
 روی تحقیق مدرا خطه و تفکر نماید البته حقیقت  
 ایمان و ایتقان فاضل خواهد شد - عن ان خطابه  
 مبارک که هم فعلاً با نذ هیب و تیزین قار گرفته در  
 مقامات علیه موجود است این نکته هم البته در  
 نزد عقلا و ارباب بصیرت مکشوف و مشهور  
 بود که در سعادت این نوع اجساد طیبه  
 اهدای شایسته و ارحام مظهر بسیار و خلیات

چنانکه در بیان برهان حال **جناب عبدالحمید**  
 پسر بزرگوار همین جوان پسر تیان است که  
 پس از این واقعه شرف بحضور مبارک شده  
 نمای شهادت می نمایند سال پیش خود را مرحمت  
 و با تجماعت وعده می فرمایند - ایشان خراسان  
 آمد جماعت مقدسین آنرا بشیخ باقر اصعها  
 که او را "ذنب" نام فرموده اند معرفی نمایند  
 ( این شخص در آن اوقات بعنوان زبانه حضرت  
 ضیا آمده بود ) بجز او دستگیرش نموده مجوس  
 میبانشند - بعد از مدتی مدید که در حبس  
 بوده چون موتی باشی و حکومت خراسان نظر  
 باینکه مستاجر املاک آستانه است رفی تقبل ایشان  
 نموده اند چند مرتبه او را در خلوت خواسته میگویند  
 وقتی در محضر شیخ حاضر می شوید ظاهر بگوئید  
 از این طایفه نیستم فوری میگویم شمارا ببرند و در  
 دل هر چه میخواهی باش

در جواب میگویند استغفر الله سالهای تمامه  
 مشتاق بشهادت شدن بوده حال برای چهار  
 روزه دنیا از آئین جهانی دست بردارم !  
 مختصراً پس از ورود به نزد شیخ بجزر سوال  
 میگویند بی جان نثار این طایفه هستم حکم  
 بر قتلشان صادر میگردد - جناب حاجی شلا  
 پوش عنایتی در انخانه خود خواسته میبند  
 و میدان جان با نسی در مقام حضرت باقی  
 حاضر میگردند در حال اشغال به تدوین  
 مناجات در شهادت حضرت رضا علیه الاف  
 التحية والثناء که مامن امن و امان است  
 بدو چه شهادت پوشید بعد از کشتن شدن هم  
 جانم را سنگباران کردند باین قسم یکان و خاصه در  
 جانان دست از هستی جان برداشته اند فایز و ابوالی الاصله

نجم باختر از وقایع نگار ادراعی خاب آقا محمد تقی  
ناظر خراسانی خادم عهد الله دریند جز بسیار ممنون  
و منشکرات که این مقاله تاریخچه نوشته را بفرستاده اند  
و امید است هر که بان همچین مقالات مفید را می نماید

# بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اجتناب از نماز ظهر در روز

لطو مبارک حضرت عبدالبهادر در مسئله اجتناب از  
از مظاهر امر الله در بیت مبارک در شهر نیویورک  
امریکا روز چهارشنبه ۱۱ جولای ۱۹۱۲ ساعت  
بعد از ظهر در حضور جمعی از محترمین فرمودند

اشب میخواهم از برای شما سبب اجتناب ناس را  
از مظاهر مقدسه الهی بیان کنم این مسلمات  
که در جمیع عهدها در منظر موعود بودند مثلا  
در زمان مسیح بهود منتظر ظهور مسیح بودند و شب  
و روز در عبادت دعا مینمودند که خدا یا ظهور  
مسیح را نزدیک کن تا از انوار او استفاضه کنیم  
و با آنچه بعبادت بر عادت برسیم با اشها  
در قدس الاقدس گریه میکردند و با صبح جزع و فزع  
مینمودند که خدا یا مسیح را بعزیزت اما وقتی  
که مسیح ظاهر شد جمیع اعتراض کردند جمیع انگار  
نمودند بلکه تکفیر کردند و عاقبت بصلیب نهند  
سب چه بود ؟ اسباب بسیار بود اما  
سب بسیار قوی دو سبب بود که این دو سبب  
همیشه سبب اجتناب ناس بود و سبب عروقی

کل گزیده است  
**سبب اول** آنکه شخص موعود در کثرت  
مقدس شروطی مذکور که ان شروط کلامی مزین است

نه مفهوم لفظی و چون حسب مفهوم لفظی گرفتند  
لهذا اعراض و استکبار میکردند می گفتند این موعود  
ان موعود نیست چنانکه بهود عبارات را گرفته  
حین ظهور حضرت مسیح علماء بهود گفتند این مسیح  
ان مسیح نیست این ان موعود نیست بلکه نسبت  
های دیگری دادند که زبان جاکند .. و عسک  
بشروط ظهور مسیح در کتاب مقدس تورات نمودند  
شروط اول

اینکه در کتاب مقدس منصوص است که مسیح از مکان  
غیر معلومی آید این شخص از ناصره آمد ما او را  
می شناسیم

شروط ثانی  
آنکه عصابش از آهن است یعنی به شمشیر  
شبیانی می کزد و این مسیح شمشیر که سطل است  
عصای چوب هم ندارد

شروط ثالث  
آنکه بموجب کتاب مقدس حضرت موعود باید  
بر سر برد او نشیند و تاسیس سلطنت بکند  
این مسیح نه سلطنتی نه لشکری نه مملکتی  
نه زرانی نه وکلانی فرید و وحید است لهذا  
این مسیح ان مسیح موعود نیست

شروط رابع  
آنکه مسیح شریعت تورات را ترویج کند و این مسیح  
سبب را بهم شکست شریعت تورات را نسخ  
نمود چگونه این مسیح ان مسیح است ؟

شروط خامس  
آنکه باید شرق و غرب را فتح کند این مسیح بیک  
کافه و آشیانه ندارد چگونه این مسیح ان مسیح است  
شروط ششم  
آنکه باید حیوانات نیز در زمان مسیح در نهایت



راحت و آسایش باشند و عدالت بدرجه رسد  
 که حیوانی نتواند به حیوان دیگر بعدی کند گرگ  
 و میش با هم از یک چشمه آب بنوشند بازو کبک  
 در یک کلاه آشیانه کند شیر و آهود در یک چراگاه  
 بچرد حالا در زمان این سیح ظلم و عدوان  
 بدرجه ایست که حکومت رومیان در فلسطین  
 غلبه کرده یهود را بکشد نمیزند نفی میکنند  
 حبس مینماید ظلم و عدوان بی پاناست حتی  
 خود سیح را بقترای علمای یهود بصلیب زدند  
 چگونه این سیح ان سیح است؟

این بود سبب اختیاب ملت یهود از ایمان ب سیح  
 و حال آنکه جمیع این ظاهر شد جمیع این آثار پلهر شد  
 و لکن کلای مزی بود علماء یهود نه فهمیدند  
 گمان کردند که این شرط عجب ظاهر و مفهومی  
 لفظی است و حال آنکه جمیع رموز بود

اولا

اینکه از تقای غیر معلوم می آید روح سیح از تقار  
 غیر معلوم آمد نه جسمش هر چند جسمش از  
 ناصه بود اما روح سیح نه از ناصه نه از جفا  
 آمد نه از شرق و نه از غرب بود روح سیح  
 از عالم الهی بود از تقای غیر معلوم بود اما  
 علمای یهود نفهمیدند

ثانیا

اینکه عصای لواز آهن بود عصا آلت شبانی  
 است آلت شبانی حضرت سیح لسان مبارك  
 بود لسان مبارك سیف قاطع بود فصل بین  
 حق و باطل میکرد

ثالثا

اینکه بر سر برداود به نشیند و سلطنت نماید  
 حضرت سیح سلطنتش سلطنت ابدی بود نه

سلطنت ناپلیون نه سلطنت جنگز خان  
 نه سلطنت انیبال سلطنت مسیح سلطنت  
 روحانی بود سلطنت ابدی بود سلطنت و جلا  
 بود ممالک او قلوب بود در قلوب سلطنت  
 میکرد نه در خاک والی الابد سلطنتش باقی است  
 و نهایت ندارد

رابعا

اینکه ترویج تورات مینماید یعنی اساسی را که حضرت  
 موسی گذاشته است از از تقالید خلاص میکند  
 ان حقیقت را ترویج میکند هیچ شبهه نیست  
 که حضرت مسیح اساس موسی را ترویج کرد  
 از جمله وصایای عشره را ترویج کرد حقیقت  
 شریعت موسی را ترویج کرد اما بعضی امور که  
 موافق عصر موسی بود و در زمان مسیح موافق  
 نبود از زوایب بود با از تقالید تلمودی بود  
 انها را نسخ کرد اساس اصلی را بجزی داشت  
 و ترویج فرمود

خامسا

اینکه شرق و غرب را فتح می کند چون حضرت  
 مسیح کلمه الله بود بقوه الهی شرق و غرب را  
 فتح کرد و فتوحاتش الی الان باقی و برقرار است  
 ندارد

سادسا

اینکه در آبا ظهورش گرگ و میش از یک چشمه  
 آب بخورند معصلا از این ان است که نموس که  
 مانند گرگ و میشند انها ب حضرت مسیح مؤمن  
 می شوند و جمیع انها از چشمه انجیل می نوشند  
 مثلا یک شرقی و یک غربی که مناسبی با این انها  
 نبود معاشرتی با هم نداشته اند و از هر  
 جهت مخالف بودند و بمنزله گرگ و میش بودند

و اجتماع اینها ممکن نبود چون مؤمن به حضرت  
سبح شدند جمیع بر چشمه واحد جمع شدند  
اینها کلمات غری بوده چون علماء و یهود  
نه فهمیدند و به حقیقت معانی پی نبردند  
و بصورت ظاهر نگاه کردند و مطابق ندیدند  
این بود که انکار کردند و اعتراض نمودند

### استثنا

مانع ثانی این است که در  
مظاهر مقدسه الهیه دو مقام است يك  
مقام بشر است و دیگری مقام جمالی نورانی  
مقام ظهور و تجلی ربانی مستور است و مقام  
بشریت ظاهر خلق ان حقیقت مقدسه  
ظاهر در هیکل نمی بیند قوه روح القدس  
را نمی بیند نظر به بشریت می کنند چون  
می بیند در مقام بشریت مشترک با سایر  
بشرند نظیر سایرین میخوردن میخوانند و نظر  
می شوند ناتوان می گردند لهذا قیاس بنفس  
خود نموده میگویند اینها مثل ما هستند  
امتیازی ندارند چرا اینها مظاهر مقدسه  
باشند و ما نباشیم چرا اینها نماز اناها باشند  
چرا اینها آسمانی باشند و ما زمینی چرا اینها  
نورانی باشند و ما ظلمانی و حال آنکه در جمیع  
شئون بشری مثل آنها هستیم ابدافروغ  
و امتیازی در میان نیست و امتیازی  
خصوصی از ما ندارند مگر نمی بینیم اینها  
مثل ما هستند لهذا انکار و استکبار نمودند  
مثل ابلیس که نظر بحجم آدم کرد گفت من  
اشرف از آدم هستم ولی نظر بروح آدم  
نگردم روح آدم را ندیدم و چون جسم آدم  
از تراب بود از او دیدم روح او را ندیدم استکبار  
کردم والا سجده میکردم

حال در بوم ظهور مظاهر الهی چون  
مردم نظر به بشریت آنها بینمایند و مانند  
خودشان می بینند لهذا استکبار  
میکنند اعتراض بینمایند تعدی می کنند  
ظلم و مخالفت بینمایند و بر قیل آنها قیام می کنند  
پس شما باید نظر به بشریت مظاهر  
مقدسه الهیه نکنید باید نظر بر حقیقت  
انها بکنید ان حقیقت ساطعه که آفاق  
را روشن می کند ان حقیقت ساطعه که  
عالم بشر را نورانی مینماید ان حقیقت  
ساطعه که نفوس را از نقائص خلاص  
مینماید ان حقیقت ساطعه که هیئت  
جامع را با علا درجه کمال میرساند ما  
فوق تصور اوقات بشری است ما باید نظر  
بزجاج نکنیم زیرا چون نظر بزجاج کنیم  
چون بلور است از انوار عروس مانیم  
باید نظر را بسراج نمائیم یعنی ان سراجی  
که در این زجاج می تابد وان فیض و تجلی  
حضرت الوهیت است که در زجاج  
بشریت ظاهر و هویدا است و چون  
چنین کنیم عجب نمائیم !

### بشارت ایشی

اعظم ترین خبر خوش صحت مزاج مبارک حضرت  
عبدالبهاء و انتشار امر مبارک در شهر بارسی است  
نفوس روز بروز مجذب جمال حقیقت میگرددند و  
بیش از پیش طلبت عالم الهی میشوند در جمیع روزها  
و محافل علیا خطابه ها عظیم در صلح عمومی و تعزیت  
شوق و فریاد فریاد می کنند و می گویند در این شب انوار کبریا